

چه تمیزی گیلی گیلی

● سوسن طاق‌دیس
● تصویرگر: عاطفه ملکی‌جو

یک روز، آب دماغش چگه می‌کرد:
چیک... چیک... چیک
دوستانش او را دیدند و گفتند: «آه، آه...»
و از او دور شدند.



گیلی گیلی یک فیل بود چاق و تپلی،
مثل یک توپ قلقلی.
گیلی گیلی دوست نداشت
دماغش را پاک کند.
برای همین همیشه آب از
خُرطومش آویزان بود.



دوستانش او را دیدند
و گفتند:
«آه، آه، آه...»
و زود از او دور شدند.



آب دماغش تندتر چکید:
چیک چیک... چیک چیک...
دور و برش پراز آب شد.



گیلی گیلی خودش را تکان داد. به زور از آب، بیرون آمد. زود رفت توی رودخانه. خودش را خوب شست. یک دستمال بزرگ هم به خرطومش آویزان کرد. و رفت پیش فیل‌ها.



گیلی گیلی

آب دماغش شُر شُر کرد. آب تا گردنش بالا آمد. گیلی گیلی داشت خفه می‌شد. دور و برش هم کسی نبود که کمکش کند. همه رفته بودند.



بعد به شوخی پرسیدند: «تو گیلی گیلی رانیدی؟» گیلی گیلی گفت: «آه، آه... نه! دیگر دلم نمی‌خواهد او را ببینم.» و همه خندیدند.

فیل‌ها به او نگاه کردند و گفتند: «به به، چه تمیز!...»

